

# افغانستان آزاد - آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

ش. آهنگر

## انقلاب "ملی - دموکراتیک" یا "دموکراتیک - ملی"؟

اصطلاحات و یا "ترم" های سیاسی - اجتماعی هر یک زاده شرایط خاص و مناسبات معین اقتصادی - اجتماعی است که متناسب با آن شرایط و ضرورت های همان زمان متولد می شوند، رشد و تکامل می کنند و تحقق شان برای پیشرفت جامعه به نیاز زمان مبدل می شود. انقلابات و جنبش های اجتماعی که زاده و حلال تضادهای معینی هستند هم در شرایط ویژه و بر مبنای مساعد سازی شرایط عینی و ذهنی جوامع انسانی و برای شکستن سدهای کهنی که در مناسبات اجتماعی - اقتصادی جامعه به موانع رشد و تکامل نیروهای مولده و در کل پیشرفت جامعه، بدل می شوند به وقوع می پیوندند و متناسب با همان ویژگی های اقتصادی - اجتماعی و اهداف مطروحه و ... نام مشخص می گیرند .

جنبش بردگان به رهبری "سپارتاکوس" که تداومش سرانجام منجر به سرنگونی نظام بردگی شد، انقلابی بود که تحول عظیمی در زندگانی انسان های زمانش ایجاد کرد. این جنبش علی رغم این که به حاکمیت زمینداران بزرگ (فئودالان) انجامید، ولی سیستم جابرانه بردگی را که مانع رشد و تکامل نیروهای مولده جامعه شده بود، درهم کوبید و عاملی از عوامل ایجادگر نظام فئودالیتیه شد. بعد ها همین نظام فئودالی که در نتیجه قربانی فراوان بردگان به وجود آمده بود، خود سدی در برابر رشد و تکامل نیروهای رشد یابنده و سد ناپذیر مولده شده و به دست نیروهای جدید بورژوازی نوظهور، طبقات متوسط شهری و تا حدی پرولتاریای نوظهور، در تحت رهبری بورژوازی، و به وسیله انقلاب بورژوازی سرنگون شد. تا اینجا این انقلابات را می توان تا یک حدی به سادگی نام گذاری کرد .

اما از اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم که سرمایه داری در پروسه تکاملی شتابنده اش به قول لنین "به عالیترین مرحله رشد خود یعنی به امپریالیسم گذار کرد"، در مناسبات اجتماعی - اقتصادی جوامع انسانی تغییر و تحولاتی رونما شد که هر کدام از ویژگی خاص خود برخوردار است. ما در اینجا به بررسی تمام دگر دیسی های حاصله از نفوذ امپریالیسم نمی پردازیم، مسأله مورد نظر ما در اینجا نفوذ استعمارگرانه امپریالیسم در کشورهای انکشاف نیافته یا عقب نگهداشته شده است که در آن امپریالیسم به ایجاد طبقه انگل یا زائده ای به نام بورژوازی کمپرادور پرداخته تا از طریق آن به استعمار و استثمار خلق ها بپردازد. در این کشورها، بورژوازی کمپرادور نیز مانند طبقه مالکان ارضی آنچنان که زائده امپریالیسم است، از ارتجاعی ترین مناسبات تولیدی نمایندگی می کند، مانع رشد نیروهای مولده می شود و بنا بر این ارتجاعی ترین خصایل نیز در سرشتش عجین شده است. خلاف بورژوازی آزاد که دشمن آشتی ناپذیر فئودالیسم بود و علیه آن و برای نابودی آن دست به انقلابات بورژوازی زد؛ بورژوازی کمپرادور جهت تأمین منافع امپریالیسم و

چربیدن در حاشیه منافع آن، با مرتجع ترین نمایندگان فئودالیسم نیز به مماشات و سازش تن می دهد. بورژوازی کمپرادور نیز افراطی ترین گروه ضد انقلابی بوده و دست در دست فئودالیسم به استثمار خلق ها و فروش منافع ملی مبادرت می ورزد. از آنجا که این مرتجعین به قول مائوتسه دون " هرگونه احساس ملی را از دست داده اند و منافعشان با منافع امپریالیست ها درآمیخته است"، لذا همیشه در خدمت منافع امپریالیسم هستند. در کشورهایی که بورژوازی کمپرادور نیز در کنار طبقه حاکم فئودال به عنوان طبقه حاکمه، قدرت اقتصادی و سیاسی دارد، انقلاب و رسیدن به آزادی پروسه بغرنجی را طی می کند که باید در پهلو فئودالیسم، بورژوازی کمپرادور را، که نماینده امپریالیسم است، نیز آماج خود قرار بدهد.

بدیهی است که با آماج قرار گرفتن بورژوازی کمپرادور، منافع امپریالیسم به خطر می افتد، آنگاه ممکن است که امپریالیسم به دفاع از منافع خود به یاری بورژوازی کمپرادور و متحدانش که نمایندگان فئودالیسم هستند، بشتابد و دست به مداخله مستقیم و تجاوز در این کشور ها بزند (آنچنان که هم اکنون در افغانستان زده است). در چنین صورتی خودش هم مستقیماً آماج انقلاب قرار می گیرد. چنین پروسه بغرنجی فقط از طریق انقلاب دموکراتیک نوین باید بگذرد که آن هم براساس نقش و مداخله امپریالیسم در این کشورها به انقلاب "ملی - دموکراتیک" و یا "دموکراتیک - ملی" تحت رهبری پرولتاریا منجر می شود. تشخیص و تحلیل درست تضاد ها در این جوامع از بغرنجی خاص و از اهمیت خاصی برخوردار است و کار هر " نیمچه ملائی " هم نیست که با نشخوار تفاله های دیگران از عهده آن برآید؛ و نه هم می توان آن را با شعبده بازی و پس و پیش کردن کلمات و "اصلی" و "بدلی" گفتن مفاهیم به انجام رساند.

کسانی که طی سالهای متمادی از یک گام مبارزاتی درست خود شان در درون جامعه اثری دیده نشود و خودشان هم گزارش یک ساعت کار مبارزاتی مؤثر از خود برای مردم نداشته باشند، و فقط عمل مبارزاتی یک مقطع کوتاه از دریای مبارزات دیگران را بیش از سی سال موضوع هجویه گوئی شان بسازند؛ و جز تخریب سازمان ها و شخصیت های جانباز جنبش انقلابی کار دیگری نداشته باشند، چنین کسانی هرگز قادر به تحلیل تضاد های بغرنج جامعه ای دارای مناسبات پیچیده طبقاتی، اتنیک و اجتماعی افغانستان کنونی نشده و نمی شوند. اگر این قماش خود فروخته حرفی هم در این رابطه بزنند، برای مغالطه و به منظور انحراف افکار و توجیه سیاست های ضد ملی شان در راستای تمدید سیاست های مغرضانه و تباه کن آفریدگار شان می زنند. این پرازیت ها چنان که عمل نشان می دهد، فقط از عیب جوئی های ناوارد و بی محتوا بر کار و زحمت دیگران خود را مطرح می کنند و چه نفرت انگیز مطرح می کنند، که پوچی بحث و پوکی وزن شان آن ها را رسوای سر بازار می سازد.

ما در متن عمل انقلابی و با اتکاء به تجارب طولانی مبارزات داغ و خونین خود، در عرصه تنوریک نیز با صداقت تمام هرآنچه در توان داریم، بدون هیچ ادعائی در طبق اخلاص تقدیم راهیان پاکباز جنبش می کنیم. از انتقاد نه تنها نمی هراسیم، بلکه انتقاد سالم را با جان و دل برای پیشبرد سالم رسالت انقلابی خود و تکامل بیشتر افکار مان پذیرائیم؛ و اما نق نق و هجویه گوئی خود فروختگان بدنام و "ان جی او" بازان بورژوا کمپرادور مطرود، خادم اشغالگران امپریالیست، که هیچ قرابت و پیوندی با جنبش انقلابی و کمونیستی کشور و یا جهان ندارند، بلکه دشمنان کینتوز دیرینه و تاریخی این جنبش به حساب می آیند، را هم به این گفته نغز رجعت می دهیم که:

**"مه فشانده نور و سگ عوعو کند هر کسی بر طینت خود می تند"**

با اینحال، در مورد انقلاب "ملی - دموکراتیک" و یا "دموکراتیک - ملی" باید به عرض برسانیم که این ترم ها مربوط به شرایط خاصی از انقلاب است که در کشورهای مستعمره و نیمه مستعمره - نیمه فئودالی مورد و کاربرد دارد. ترکیب

ترم ها هم متناسب با مضمون انقلاب و تشخیص تضاد عمده تعیین می شود و بازی با کلمات و یا طبق دلخواه این و آن نیست.

هرگاه در کشوری تجاوز مستقیم صورت بگیرد و یا به نحوی نقش امپریالیسم عمده باشد (موقعیت مستعمراتی کشور مفروض)، در آن صورت انقلاب "ملی - دموکراتیک" ضرورت می افتد و مبارزه ملی تقدم می یابد. طرد تجاوز و به دست آوردن استقلال و آزادی ملی وظیفه اساسی است که در برابر خلق کشور مورد تجاوز و نیروهای آزادیخواه آن قرار می گیرد و این وظیفه مستلزم جنگ توده ئی با متجاوز و متحدان بومی اش است. در چنین مبارزه ای قطب بندی تضادها، آرایش قواء و آماج انقلاب، یعنی ستراتیژی مشخص مطرح می شود. در چنین حالتی آزادی ملی هدف اولیه می شود و تدارک، ایجاد و پیشبرد جنگ آزادیبخش ملی با بسیج همه نیروهای ضد تجاوز در دستور کار نیروهای انقلابی قرار می گیرد و حل تضادها و مسایل دیگر تابع به دست آوردن آزادی ملی است.

و اگر مسأله تجاوز در میان نباشد و امپریالیسم با مداخله از طریق طبقات حاکمه فئودال - کمپرادور در ساختار یک نظام اقتصادی - اجتماعی نیمه فئودالی - نیمه مستعمره کشور، منافعش را تأمین کند، در این صورت انقلاب "دموکراتیک - ملی" ضرورت می افتد که آماج آن طبقات حاکمه کشور و قطع مداخله امپریالیسم است. وظیفه عمده این انقلاب حل مسائل دموکراتیک مانند استقرار جمهوری دموکراتیک توده ئی به رهبری طبقه کارگر، حل مسأله ارضی به سود دهقانان بی زمین و کم زمین، حل مسأله ملیت ها و ... است. در این صورت نوع دیگری از قطب بندی تضادها، آرایش قواء و ستراتیژی انقلاب به میان می آید که در باره آن به فرصتی دیگر صحبت خواهیم کرد؛ چون عدم تشخیص درست هر یک از این مسایل کار انقلاب را به کجراهه می برد. چگونگی هژمونی این انقلاب ها ویژگی شان را تعیین می کند. اگر رهبری این انقلاب ها به دست بورژوازی بود، آنگاه آن را انقلاب بورژوا - دموکراتیک تیپ کهن می گویند که اکنون دیگر زمان آن گذشته است. و اگر رهبری آن را پرولتاریا به عهده داشت، آن را انقلاب دموکراتیک نوین می نامند. لذا انقلاب دموکراتیک نوین نیز نوعی انقلاب بورژوا دموکراتیک است که رهبری آن را پرولتاریا دارد و برای دموکراتیزه کردن جامعه، دکتاتوری دموکراتیک خلق را حاکم می سازد. با تسجیل رهبری پرولتاریا و دموکراتیزه کردن جامعه به وسیله این انقلاب است که زمینه گذار به سوسیالیسم یعنی شرایط عینی و ذهنی گذار به سوسیالیسم و در تداومش تحت دکتاتوری پرولتاریا به کمونیسم مساعد می شود. این بحث ها را می توان در آثار صدرمانوتسه دون مطالعه کرد و به شکل تطبیقی آن در کشور ما آثاری مثل "سیمای جامعه ما و تضادهای آن"، "... از نشریه "عقاب"، "جایجائی تضادها" از "ساما"، آثاری از "سازمان انقلابی افغانستان" و چند اثر دیگر نیز می توانند ما را کمک کنند.

مسأله تشخیص ستراتیژی نظامی در این انقلاب ها نیز دقیقاً مربوط می شود به شرایط خاص هر کشور، به طور کلی می توان گفت جنگ توده ئی طولانی ستراتیژی آزمون شده ای است؛ ولی هرگز نباید چنین پنداشت که در همه جا و در هرگونه شرایط این نسخه ای یکسان و تغییر ناپذیر است. انقلابیون موظف اند متناسب با اوضاع مشخص کشورشان راه روشن انقلاب شان را مشخص سازند. هر تضاد ویژه راه حل ویژه خودش را می طلبد و تئوری ها تا آنجا رهنمای عمل هستند که گره کشا و قابل تطبیق باشند. دیالکتیک مذهب نیست که احکامش خشک و لاتغییر باشد، به قول انگلس هرگاه دیالکتیک خود را همپای تکامل، تکامل ندهد، دیگر آن را دیالکتیک نمی توان گفت. لذا تعیین هرگونه تاکتیک و ستراتیژی انقلاب در کشور مشخص، مربوط می شود به شرایط عینی و ذهنی و تضاد های درونی و بیرونی آن کشور، که انقلابیون موظف اند با کشف و درک واقعی این تضاد ها، تاکتیک ها و ستراتیژی انقلابی مشخص خود را مطرح کنند. چه بسا که شیوه های تجربه نشده ای تجربه شود و موفق هم بدرآید، آنچنان که انقلاب چین با شیوه ویژه اش حتی برای ستالین هم در قدم اول قابل درک نبود و فقط انقلابیون چین، و در رأس شان مانوتسه دون، آن را از متن واقعیت جامعه

خود استخراج و عملی کردند و باب نویسی در انقلاب ها گشودند. انقلابیون دیگر جهان نیز می توانند متناسب با شرایط کشورهای شان گنجینه انقلاب را غنا بخشند و هیچ کس حق ندارد و نباید جزم گرایانه به این و یا آن تئوری - ولو غیر قابل تطبیق - بچسبد .

خواننده محترم !

این بحث ها ساحة بسیار گسترده دارند و می توان فراوان روی شان صحبت کرد و نوشت، ولی در این نوشتار فکر می کنیم همین قدر کافی باشد. پایان

۹ فبروری ۲۰۱۷